النهار وانتصف النهر وهو منتصف النهر وانتصفه منه ق
روز ماه بنیمه رسید واو نیمه ماه داد سعد از وی

ائتلق احترق وهي الحرقة اختلق الحديث ارتتق المشي
آغاز شد سوخته شد واین سوزش بیافت سخن را فراهم شد جیزی

ارتزق استقوا استرق السمع اعتنقه اغتبق افترقوا
روزی بستد پیشی گرفتند در دزدی گوش داشت بکنار گرفتش شراب شبانگاه از یکدیگر جدا شدند

التزق به والتصق به انتطق بالنطاق ك ممن لو تفكاهم
بدو رسید بدو کمر بست

ارتبك في الامر رحم مشتبكة اشتركا استمسك به انتهك
عالمند در کار خویشاوندی بهم پیوسته هم بازی کردند جنگ زد دروی حرمتش تباه کرد

حرمته رجل محتبك ل ابتذله وهي ثياب البذلة ابتهل
مردی کارها آزموده باکار داشت اورا واین جامها بازرو زاری کرد

الى الله وابتهل القوم وهي البهلة واحتفل به احتفلوا
بخدای بر یکدیگر لعنت کردند واین لعنت باشد باك داشت بدو فراهم آمدند

احتملوا واحتمل حرمته اختزله ادخله ارتجل الخطبة
کوچ کردند کناهش فرو برد ببرید اورا در آمد بدو بی اندیشه خطبه گفت

ارتحل اشتعلت النار اشتغل به واشتعل الرأس شيبا
بار برداشت زبانه زد آتش مشغول شد بدو موی سر سپید شد

اشتمل بثوبه واشتمل عليه اعتدل اعتزله وهي العزلة
جامه بر خویشتن اندر گرفت گرد اندر گرفت بر وی راست شد یکسو شد ازو واین تنهایی باشد

اعتقل الرمح واعتقل لسانه افتتل افتعل كذبا
نیزه میان ساق در کشید بسته شد زبانش تن درست دروغ بافت

انتخل

انتخله وهو منتخل النقاب اقتتلوا اكتحل واكتحل به الكهل
برگزیدش با یکدیگر جنگ کردند در چشم کشید

امتثل امره انتحل شعر غيره انتقل انتقل وهي النقلة
بجای آورد فرمانرا شعر دیگری را بخویشتن نهاد از جای بجای شد واین کوچ باشد

ائتدم بالخل ابتسم احتجم احترمه وهي الحرمة اجترم
نان خورش کرد سرکه را بخندید حجامت کرد حرمت داشت اورا واین حرمت باشد گناه کرد

احتدمت النار احتشمه واحتشم منه وهي الحشمة وهم الحشم
بشکوهید ازو واین شکوه باشد

احتكم عليه في ماله اخترمته المنية احتلم اختتم القرآن
گستاخی کرد بروی بر خواسته ببرید اورا مرگ خواب دید ختم کرد قرآنرا

اختصموا ارتسم الرسم ازدحموا عليه اصطلمه اضطرمت النار
با یکدیگر خصومت کردند بر رسم رفت انبوه کردند بروی از بن بر کند اورا زبانه زد آتش

اضطلم اعتصم به واصطلم البرد الزرع اغتنمه اقتحم
ستم کرد چنگ زد بروی سرما خورد کشت را غنیمت گرفت اورا خویشتن

النهر اقتسموا الغنيمة التأم التثم التزمه استلم الحجر
بخش کردند غنیمت را بهم فراز آمد لثام بست لازم گرفت اورا بوسه داد حجر را

الاسود انتظم الموج انتظم الامر انتقم منه ن ائتمنه على
الاسود را یکدیگر از موج ترتیب گرفت کار کینه کشید ازوی ایمن داشت او را بر

كذا اختتن ارتهن منه الشيء رجل مضطغن وهي الضغينة
ختنه کرد گروگان برگرفت بگرو ستد ازوی چیزرا مرد کینه ور واین کینه باشد

افتتن بها اقترن به ادمن امتحنه وهي المحنة امتهنه
عاشق شد بر زن او را یار شد روغن بمالید بیازمود اورا واین آزمون باز روزی داشت